

زولتان کوچش

استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟
شناختِ بافت در استعاره

ترجمه

جهانشاه میرزایی



فهرست

۷	پیش‌گفتار
۱۳	فصل یکم: استعاره، جـمانیت و بافت
۳۵	فصل دوم: معنی‌سازی
۵۷	فصل سوم: نظام مفهومی
۸۳	فصل چهارم: عواملِ بافتی
۱۱۹	فصل پنجم: استعاره و فرهنگ
۱۵۷	فصل ششم: خلاقیتِ بافتِ القاشده
۱۸۹	فصل هفتم: بافت و استعاره در شعر
۲۱۵	فصل هشتم: بافتِ مفهومی شوخ‌طبعیِ زبانی
۲۵۱	فصل نهم: خوش‌حالی در بافت
۲۸۵	فصل دهم: استعاره و بافت
۳۲۳	منابع

پیش‌گفتار

در بر روی استعاره، که با اثر پیش‌گام لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) زیر نام استعاره، یکی که آن‌ها زندگی می‌کنیم شروع شد، آشکارا نشان داد که استعاره‌ها جزء جدایی‌ناپذیر زبان و اندیشه روزمره ما هستند. هم زبان روزمره و هم نظام مفهومی‌ای که با بر این مقام روزمره به کار می‌بریم از استعاره‌های زبانی و استعاره‌های مفهومی استفاده می‌کنند که در زیربنای استعاره‌های زبانی قرار دارند. اثر قبلی لیکاف، ویرجانیوز و همین‌طور بسط و گسترش اخیر آن نشان می‌دهد که ماهیت نظام مفهومی انسان بشیفاً استعاری است و ما استعاره‌ها را در جریان ارتباطات عادی روزمره به‌راستی و به صورت ناآگاه به کار می‌بریم. آن‌چه در این دیدگاه این امر را امکان‌پذیر می‌سازد این است که استعاره‌های مفهومی متشکل از مجموعه‌هایی از تناظرها، یا نگاشت‌های سطح میان دو حوزه تجربه هستند و معنی هر عبارت استعاری خاص که یک استعاره مفهومی زیربنایی را محقق می‌سازد مبتنی بر چنین تناظرهایی است. چون استعاره‌های مفهومی و نگاشت‌های آن‌ها به راحتی دست‌رس پذیرند، سخن‌گویان / مفهم‌سازان در جریان ارتباطات روزمره، هر زمان به معنی‌های مبتنی بر این نگاشت‌ها نیاز داشته باشند، می‌توانند آن‌ها را به راحتی به کار ببرند.

آن‌چه این دیدگاه به‌ظاهر می‌نمایاند این است که گویی برقراری ارتباط به کمک استعاره فقط مسئله دانش ما از استعاره‌های مفهومی و نگاشت‌های آن‌هاست که در ذهن ما انبار شده‌اند. ظاهراً ارتباط و مفهوم‌سازی به کمک استعاره حاصل یک مجموعه استعاره از پیش موجود است که به یک مجموعه

معنای استعاری از پیش موجود منجر می‌شوند؛ این استعاره‌ها به راحتی در دسترس کسانی قرار می‌گیرند که می‌خواهند آن‌ها را به کار ببرند. اما چنین دیدگاهی صرفاً روایتی از نظریه عامیانه ارتباط است که توسط استعاره کانال^۱، آن گونه که مایکل ردی (۱۹۷۹) آن را به درستی مورد بررسی و انتقاد قرار داده، توصیف شده است؛ ردی خاطر نشان می‌سازد که ارتباط با ارسال معنی - اجسام از پیش موجود و از پیش بسته بندی شده در ظرف های زبانی برای ذهن - ظرف های - یگ بسیار متفاوت است. محققان در رشته های مختلف نظریه های بسیار پیش رفته تری^۲ درباره نحوه برقراری ارتباط در میان انسان ها و نحوه معنی سازی توسط انسان معرّح کرده اند. زبان شناسان شناختی، به خصوص، یک مدل از معنی سازی را (تقریباً به اتفاق آرا) فرض می‌گیرند که می‌توان آن را به صورت زیر توصیف کرد:

مردم بر مبنای تجربیات خود در باره جهان، دانش کسب می‌کنند و در باره جهان مفهوم می‌سازند. با مجموعه های ذهنی ناشی از این تجارب بدنی در فعالیت های اجتماعی ما حکم می‌شود در جریان آن این امکان برای ما فراهم می‌شود که جنبه های مختلف جهان را با دیگران به اشتراک بگذاریم. آنچه در جریان این اشتراک گذاری جهان (از طریق ابزارهای آن) اتفاق می‌افتد را می‌توان این گونه توصیف کرد که «کسی توجه کن را با چیزی جلب می‌کند». این «فضای توجه مشترک» (سینها، ۲۰۰۷) توجه طریقی را به صحنه دیگر جلب می‌کند: «صحنه ارجاعی»^۳. این دو یک موقعیت بین ذهنی تشکیل می‌دهند که «عالم گفتمان»^۴ نامیده می‌شود و در آن گوینده/مخبر از توجه شنونده/مفهوم ساز^۵ را، از طریق کاربرد نمادهای زبانی (یا غیر زبانی)، به یک صحنه ارجاعی جلب می‌کند.

ویژگی مهم نمادهای زبانی به کار رفته در ارتباط این است که دورنمایی را بر نمایش یا باز نمود جهان تحمیل می‌کنند. این ویژگی نشانه های زبانی را از نشانه های غیر زبانی متمایز می‌سازد. نمادهای زبانی به صورت ذاتی جهان را به

روش خاصی تعبیر می‌کنند، یعنی، از یک دورنمای معین آن را عرضه می‌کنند. بنابراین انتخاب آن‌ها در فرایند ارتباط همواره از رابطه محدود ارجاعی میان نشانه‌های زبانی و جنبه‌های جهان فراتر می‌رود. انتخاب دورنما، اساساً، به دو نقطه ارجاع، یا مرکز سمت‌گیری^۱، در موقعیت‌های ارتباطی بستگی دارد: «مرکز ارجاعی» و «موضوع آگاهی»^۲. می‌توانیم موقعیتی را از دیدگاه یک مرکز ارجاعی ببینیم که روابط فضایی، زمانی و اجتماعی را برای تعبیر یک صحنه ارجاعی به دست می‌دهد. نقطه ارجاع دیگر «موضوع آگاهی» است، یعنی، عامل فعال آگاهی که ادراک می‌کند، تمایل دارد، فکر می‌کند و حرف می‌زند. شبیه مرکز ارجاعی، این مرکز اجاع، در حالت پیش‌فرض شخصی است که پاره گفتار را تولید می‌کند. سی‌نماهای زبانی فقط در بافت بین‌ذهنی، یعنی در فضای توجه مشترک پدید می‌آیند.

تولید و درک پاره‌گفتار، یعنی ساخت معنی، همواره تحت تأثیر یک بافت بزرگ‌تر نیز هست و در آن پدید می‌آید. بافت بزرگ‌تر، علاوه بر گوینده و مخاطب، شامل شرایطی است که پاره گفتار در آن تولید می‌شود (از جمله چه کسی ارتباط برقرار می‌کند، با چه کسی و کجا)، شرایط عمل که پاره گفتار جزئی از آن است (قصد و نیت و دیگر -التدی- ذهنی که انگیزه تولید پاره گفتار را فراهم می‌کنند، یعنی، آن چه در پاسخ به پرسش^۳ قرار ارتباط برقرار می‌شود می‌آید)، همین‌طور دانش پس‌زمینه وابسته به موضوع ارتباط (یعنی پاسخ به پرسش «درباره چه»). این موارد در نظام مفهومی ما به صورت تنوعی از ساختارهای ذهنی بازنموده می‌شود (برای اطلاع بیشتر تشوین^۴ ۱۹۹۹ را ببینید).

همه اطلاعات موجود در موقعیت ارتباطی در تولید و درک پاره‌گفتارهای خاص، یعنی در ساخت معنی نقش بازی نمی‌کنند (نگاه کنید، مثلاً، به فون دایک^۵ ۲۰۰۹). این شرکت‌کنندگان در فرایند ارتباط است که باید تصمیم بگیرند کدام عوامل در ساخت معنی مربوط‌اند یا نیستند. این بدان معنی است که بافت

هیچ وقت از پیش تعیین شده و به‌طور عینی موجود نیست؛ بافت در جریان فرایند ارتباط باید تولید (و بازتولید) بشود. این دیدگاه از ماهیت بافت حاکی از آن است که ساختِ معنی به‌شدت بافت‌وابسته است و حتی پاره - گفتارهای از لحاظ صوری یک‌سان ممکن است در بافت‌های متفاوت معنی‌های بسیار متفاوت داشته باشند. به عبارت دیگر، ساختِ معنی یک فرایند خلاق و پویاست که از برهم‌کنش معنی‌های (کمابیش) متعارف (نمادهای) زبانی مبتنی بر تجربهٔ جسمانی، از یک سو، و عوامل بافتی مربوط، از دیگر سو، ناشی می‌شود.

علی‌رغم تأکید شدید بر اهمیتِ بافت در معنی‌سازی در کاربردشناسی و بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی (مثلاً، نگاه کنید به دورانتی و گودوین، ۱۹۶۱؛ سهرن، ۱۹۹۹؛ می، ۲۰۰۱؛ فون دایک، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۱۴)، دیدگاه مسلط کنونی استعاره - یا نظریهٔ استعارهٔ مفهومی - هنوز، در کل، از یک بافتِ یکپارچه برای مدلِ معنی‌سازی استعاره‌ای خود برخوردار نیست. این موقعیت، طوری است که، به انتقادهای زیادی از جانبِ مؤلفان و رشته‌های مختلف نسبت به نظریهٔ استعارهٔ مفهومی منجر شده است (مثلاً نگاه کنید به لیزنبرگ، ۲۰۰۱؛ کمرون، ۲۰۰۷؛ الف، کمرون و لا ویراستاران، ۱۹۹۹، برنندت و برنندت، ۲۰۰۵؛ استین، ۲۰۱۱؛ دایک، ۲۰۱۰؛ برای یک بررسی عام نگاه کنید به گیز، ویراستار، ۲۰۰۸). اما همواره آشکار شده است که بافت در تولید و درک استعاره‌ها در جهان واقعی اهمیت تعیین‌کننده دارد (مثلاً نگاه کنید به گوتلی، ۱۹۹۷، ۲۰۰۷؛ موسولف، ۲۰۰۴؛ چارتریز-بلدک، ۲۰۰۲؛ کوچش، ۲۰۰۵؛ گروه پراگلیجاز، ۲۰۰۷؛ سمینو، ۲۰۰۸؛ موسولف و رینکن، ۲۰۰۹؛ مک‌آرثور و دیگران، ۲۰۱۲؛ اشمیت، ۲۰۱۲).

با این همه، تلاش‌هایی از جانبِ تعدادی از پژوهش‌گران که احساس هم‌دلی با نظریهٔ استعارهٔ مفهومی داشتند برای نشان دادن این نکته وجود داشت که یک نظریهٔ بافت برای توصیف پیدایی استعاره و ساختِ معنای استعاره‌ای اساسی است (مخصوصاً نگاه کنید به آثار گیز و همکاران، مثلاً گیز ۱۹۸۷، ۱۹۹۴، ۲۰۱۲؛ گیز و گریگ، ۱۹۸۹؛ ریچی، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶). وانگهی، چندین محقق

نظریه‌هایی از استعاره را پیشنهاد کرده‌اند که با دیدگاه استعاره‌های مفهومی سازگارند و نقش بافت را در چارچوب نظریه نظام‌های پویا در نظر می‌گیرند (نگاه کنید به گیز و کمرون، ۲۰۰۷؛ گیز ۲۰۱۱، ۲۰۱۲). و محققانی که کمتر با نظریه استعاره مفهومی موافق‌اند نیز چارچوب‌هایی پیشنهاد داده‌اند که در درون آن‌ها پدیده معنی‌سازی استعاری در بافت را توصیف می‌کنند — از میان این‌ها احتمالاً مؤثرترین چارچوب نظریه ربط^۱ اسپربر و ویلسون (۱۹۸۶/۱۹۹۵) است.

در این کتاب من برخی از این آثار پیشین در مورد بافت را بحث و بر آن‌ها تکیه خواهم کرد. رست به همین اندازه مهم، تلاش خواهم کرد به بیشتر انتقادهایی که علیه نظریه استعاره مفهومی مطرح شده است پاسخ بدهم. در فصل پایانی کتاب تلاش می‌کنم چند تا از ایده‌هایی که دیگران مطرح کرده‌اند را در چارچوب جدیدی که من در فصل‌های آینده بسط می‌دهم ادغام کنم و نشان بدهم که چه‌گونه می‌توانیم درباره استعاره مفهومی را به گونه‌ای بسط بدهیم که بیشتر این انتقادهای را در بگیرد. پیشنهاد من این خواهد بود که توصیف پیدایی و کاربرد استعاره بدون توجه جدی به وابستگی نزدیک ذهن استعاری به محیط ذهنی، فیزیکی و اجتماعی پیرامون نام‌های همراه بود. محیط پیرامون آشکارا، و همان‌طور که انتظار می‌رود، متشکل است از بافت موقعیتی و بافت زبانی. اما به صورت کمتر آشکار و شاید کمتر مهم، این پیشنهاد می‌کنم که محیط پیرامون شامل بدن به عنوان بافت هم می‌شود. به عبارت دیگر، من جسمانیت استعاره را ویژگی بافتی در نظر می‌گیرم که بازتعبیر اساسی با استعاره است. سرانجام و شاید مهم‌تر از همه، من پیشنهاد می‌دهم که نظام مفهومی هم‌زمان استعاره‌ها را تولید می‌کند و اجزای آن به مثابه بافت در خدمت این تولید هستند. من این بخش از نظام مفهومی را «بافت شناختی - مفهومی» می‌نامم. وابستگی شدید نظام مفهومی استعاری به بافت‌های موقعیتی، گفتمان، بدنی و

شناختی - مفهومی با نظریه‌ای از ذهن سازگار است که در آن شناخت نه تنها جسمانی است بلکه هم چنین به راه‌های گوناگون ریشه در جسمانیت دارد.

ساختار کتاب

این کتاب متشکل است از واحدهای موضوعی^۱.

اولین واحد موضوعی شامل فصل‌های ۱، ۲ و ۳ است و به مثابه مقدمه‌ای است برای برخی موضوع‌های پایه در ذهن مجازی، از جمله بحث عملیات استنباطی که در خلقت مفاهیم انتزاعی و نظام مفهومی حاصل به کار می‌روند.

واحد موضوعی دوم، فصل‌های ۴، ۵، ۶ و ۷، از طریق تعداد بسیار زیادی مثال در گفتار روزمره، رابطه نزدیک تولید (و درک) استعاره و بافت را بررسی می‌کند. من در این رایج‌ترین عوامل بافتی‌ای را بحث می‌کنم که به استعاره‌ها در گفتار و موضوع سلاقی استعاره‌ای هم در زبان روزمره و هم در زبان شعر منجر می‌شوند.

واحد موضوعی سوم، فصل‌های ۸، ۹، دو مطالعه موردی مفصل‌تر را مورد بررسی قرار می‌دهد: یک کنش ذهنی خاص، فرایند (شوخی طبعی) و یک مفهوم خاص (خوش حالی) که هر دو به شدت متکی به مفهوم‌سازی استعاره‌ای هستند. مطالعه فرایند و مفهوم به ما امکان می‌دهد که پدیدگی‌های استعاری را در ماهیت بافت و تأثیر آن بر مفهوم‌سازی استعاره‌ای مشاهده کنیم.

واحد موضوعی چهارم، فصل ۱۰، سرنخ‌های مختلف، در هرهم‌کنش مفهوم‌سازی استعاره‌ای و عوامل بافتی را به هم نزدیک می‌کند. سرانجام تلاش می‌کنم توصیف منسجمی از رابطه میان استعاره و بافت را که با دیدگاه‌های اخیر شناختی سازگار باشد به دست بدهم.